تفاوت پایه مُدرِک معنا با پایه ظهور معنا

زمان ما، زمان بررسی پایه‌ها است. صنعت که پیشرفت کرده، بشر مرتب دارد متخصص می‌شود در اینکه پایه‌هایی را که بتواند پایه ظهور یک امری باشد، فراهم کند. الآن در همین امور مادی هم ان‌وتکنولوژی که این قدر روی آن کار می‌کنند، همین است. یعنی بشر دارد استاد می‌شود که ذرات را به چه صورت کنار هم قرار بدهیم که یک پایه‌ای برای ظهور یک مادهای فراهم شود که یک خصوصیاتی دارد که فلان کارها از آن برمی‌آید؛ دهها کاری که قبلاً نبود. یعنی با این تکنولوژی ان، داریم انواع پایه‌هایی را با خواص مختلف ایجاد می‌کنیم.

هوش مصنوعی هم همین است، ولی لطیف تر است؛ ما می‌خواهیم یک پایه‌ای فراهم کنیم که بدون اینکه مسأله روح و نفس و آنچه اشراقی‌محور است و از عالم متافیزیک و از عالم تجرد به عالم ماده اشراق می‌شود، به میان بیاید، خود پایه را طوری فراهم کنیم که یک امری ظهور کند که ریختش از حیث اصل هویتش با اشراقی که می‌آید تفاوت می‌کند. ظهور یک امر، غیر از اشراق از بیرون است؛ اینها خیلی تفاوت می‌کند.

کما اینکه معنا را در جلسه قبل عرض کردم - حتماً این نکته را عنایت بفرمایید - اینکه پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا ظهور کند، بحث ما نیست. ما می‌خواهیم یک پایه‌ای فراهم کنیم که آن پایه، معنا را درک کند؛ بحث ما سر این است و الا اگر پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا ظهور کند، مشکلی ندارید. ما می‌خواهیم پایه‌ای فراهم کنیم که یک معنا را درک کند. پایه‌ای فراهم کنیم که آگاهی داشته باشد.

شاگرد: مگر معنا، بدون درک می‌تواند ظهور پیدا کند؟

استاد: بله، مثل یک تابلوی نقاشی. نقاش یک تابلو را کشیده تا بگوید که مادر به فرزندش محبت دارد. مادری را کشیده که بچه‌ای در دامنش هست و با کمال محبت دارد فرزندش را نوازش می‌کند. الآن در این تابلو، یک ایده و یک معنا جلوه کرده و هر کسی نگاه می‌کند می‌بیند این تابلو محل ظهور معنای محبت مادر نسبت به فرزندش است. اما خود تابلو محبت مادری را درک نمی‌کند. تابلو، اصلاً درکی ندارد. خود پایه، این معنا را درک نمی‌کند، ولی محل ظهور آن است.

شاگرد۲: پس کسی که آن تابلو را به وجود آورده، معنا را ایجاد نکرده و وقتی ما نگاه می‌کنیم به‌عنوان معنا فهم می‌شود.

استاد: او به‌خاطر همان معنا، آن را ایجاد کرد. یعنی درک او از محبت مادری، علم فاعلی بود، نه علم کیفی انفعالی. مثل علم مهندس به یک ساختمان بود که بعداً آن را می‌سازد، اما وقتی ما ساختمانی که ساخته را می‌بینیم، علم ما، علم کیفی است؛ داریم می‌بینیم که ساخته است. اما او که قبل از ساختن، ایده این ساختمان را در نظر می‌گیرد و طبق علم خودش می‌سازد؛ این علم او، علم فاعلی است و آن علمی است که مبدأ فعل است، به خلاف علم ما که بعداً نگاه می‌کنیم. اینجا هم در ما نحن فیه چنین چیزی هست که این کار را انجام می‌دهد.

شاگرد: در این صورت این به این نحو که بیننده تلقی کند، برای بحث ما مفید نیست.

استاد: به این معنا بله؛ اصلاً این بحث ما نیست. گفتم می‌خواهم نکته‌ای را توضیح بدهم. ما که معنا می‌گوییم، یعنی می‌خواهیم پایه، درک معنا کند، نه این‌که پایه فقط سبب ظهور یک معنا شود. آن معنا، موطن خودش را دارد و بحث‌های خیلی خوبی هم در اینجا هست. اگر یک آیینه جلوی این تابلو بگیری، آیینه درکی از تصویری که در آن هست درکی دارد؟! ندارد. اگر از آن عکس بگیری، این عکسی که می‌گیری، درکی از ایده‌ای که در تابلو هست دارد؟! ندارد. ولی آن ایده را نقاش در این تابلو گذاشته است. الآن سه چیز داریم: هم عکس گرفته‌ای، هم در آیینه پیدا است و هم خود تابلو هست. ایده، کدام یک از اینها است؟ ایده چندتا است یا یکی است؟

شاگرد: هیچ‌کدام از اینها نیست، بلکه ظهور کرده.

استاد: آن ایده، یک ایده است؛ موطن آن کجا است؟ موطنش اصلاً در عالم ماده نیست. ایده‌ها، مادی نیستند. ایده‌ها ورای ماده هستند و تعدد هم برنمی‌دارد. حالا همه اینها را محو کنید؛ آیینه را کنار ببری و عکس را هم از بین ببری. خود این تابلو را هم با یک نظم خیلی منظمی که بعداً بتوانی برگردانیدش، تمام رنگ‌هایی که این تابلو را درست کرده، با یک دستگاه بسیار دقیقی آن‌ها را پخش کنید، اما چون این دستگاه هوشمند است، می‌تواند دقیقاً هر عضوی از رنگ را که برداشته، دوباره جای خودش بگذارد. الآن فرض بگیری که این دستگاه، تمام رنگ‌های این دستگاه را پخش کرده، ایده کجا است؟ سرجایش است، اما اینجا ظهور دارد؟! نه؛ تابلو که دیگر نیست.

شاگرد۲: همان بحث‌های اتاق چینی تکرار می‌شود. مثلاً فرض می‌کنیم این ایده‌ای که مسبوق به سابقه نبوده را نقاشی کرده. ماشینی که این ایده را در خودش داشته و ایجاد کرده، آن را درک کرده یا برنامه‌نویسی که آن را برنامه‌نویسی کرده...؟

استاد: در اتاق چینی، پایه‌ای که آن را می‌سازد، خودش درکی از آن ندارد. چرا؟ چون در موطن او، موطن تلقی ایده نداریم و فقط پایه‌ای است که این ظهور می‌کند. اما ظهور یک معنا در یک تابلو که درکی از آن ندارد، غیر از بحث ما است. ما اصلاً به‌دنبال این هستیم که آیا با پیشرفت هوش مصنوعی، می‌توانیم یک رباتی درست کنیم که معنا را درک می‌کند؟ این‌که خود پایه مدرک معنا باشد، ممکن هست یا نیست؟ اگر بگویی نمی‌شود، از اول تمام می‌شود و می‌گویی نمی‌شود. من گمانم این است که معنا با آن موطن تجردی که دارد، یک جور پایه‌ای که آن را به نحو درک معنا با لایه‌هایی غیر از آن لایه‌های پایینی مادی درک کند، شاید ممکن باشد. این به‌عنوان پیشنهاد بحث است که ما ماشینی داشته باشیم که مثل تابلو نباشد و درک معنا داشته باشد.

بازبینی #3
ایجاد شده 22 اکتبر 2024 13:21:03 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 اکتبر 2024 14:17:46 توسط ... .